

# نگاهی بر وضعیت خانواده با رویکرد فمینیسم

فرشته فرح دوست  
راحله رفیعی راد

## چکیده

ساختاری ستم‌آلود است که باید دگرگون شود. دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضعیف نقش ویژه مادران در نهاد خانواده، از اصول برنامه‌های بیشتر فمینیست‌هاست. این نوشتار در صدد است نحوه‌ی ظهور جریان فمینیسم از دیدگاه تاریخی و روش‌شناختی را بررسی اجمالی نماید و رویکرد فمینیسم را به خانواده در عصر مدرن و پست مدرن مورد ملاحظه قرار دهد.

در طبیعت، تدابیری به کار برده شده‌اند که انسان را به سوی زندگی خانوادگی گرایش می‌دهند. از هم‌پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن، همه ما شاهد از هم‌گسیختگی تمامی نهادهای عصر حاضر هستیم، این فراگرد دردناکی است که در زندگی فردی‌مان بازتاب می‌یابد و نظام خانوادگی را آن‌چنان دگرگون می‌سازد که دیگر بازشناخته نخواهد شد. عوامل مختلفی در گسیختگی نهاد خانواده نقش داشته‌اند، چون فمینیسم زاییده‌ی نظام سرمایه‌داری و نوع نگاه آن به مسئله‌ی زنان و خانواده است، از این‌رو، طرح و بحث از این اصول به عنوان مبانی و اصول فکری فمینیسم لازم می‌نماید. فمینیسم نهضتی است برای مطالبات حقوقی زنان که در اواخر قرن ۱۹ میلادی و در پی‌اعتراض به برخی نابرابری‌های اجتماعی شکل گرفت و براساس یک سری انگاره‌های مشخص اعتقادی، به تجزیه و تحلیل این نابرابری‌ها پرداخت و راهبردهای متفاوت با دیدگاه‌های مختلفی ارائه داد. فمینیسم‌های رادیکال، مارکسیست، سوسیالیست، لیبرال، فرامدرن و اسلامی، از مهم‌ترین گرایش‌های فمینیستی هستند. رویکردهای فمینیستی به ازدواج و خانواده نیز بیش از آن‌که متأثر از فلسفه‌ی وجودی زن و روحیات و خلیقات او باشد، تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مربوط به تحلیل این مفهوم است. در رویکردهای فمینیستی، خانواده نه تنها محور نیست، بلکه

## مقدمه

خانواده یکی از کهن‌ترین نهادهای بشری است که عمری به درازای تاریخ بشر دارد. به گفته‌ی استاد مطهری، اگر در طبیعی بودن زندگی مدنی انسان تردید کنیم، در طبیعی بودن زندگی خانوادگی او نمی‌توانیم تردید کنیم. در طبیعت، تدابیری به کار برده شده‌اند که انسان را به سوی زندگی خانوادگی گرایش می‌دهند. خانواده را می‌توان سنگ بنای تشکلات بزرگ‌تر اجتماعی دانست؛ زیرا انسان‌ها اولین زمزمه‌های هستی را در آنجا می‌شنوند و شناخت آغازین جهان و پدیده‌های آن را از طریق خانواده فرامی‌گیرند. دامان خانواده نخستین مرکز آموزشی و به مثابه اولین مدرسه و دانشگاه است.

خانواده از جمله نهادهایی است که می‌توان با بررسی تحولات آن در طول تاریخ، تغییرات اجتماعی جامعه را مطالعه کرد. در همه‌ی دوران‌های تاریخی، این نهاد وجود داشته و با تغییر نگرش‌ها و

آنان باید خود را از قیود مادری برهانند. زنان در برابر دیدگاه‌های تند رادیکال‌ها واکنش نشان دادند و لذا طیف جدیدی از فمینیست‌ها در این زمان پدیدار شدند که نظریاتشان از دو جهت با تفکرات قبلی متفاوت است. اینان را با عنوان فمینیست‌های خانواده‌گرا و زن‌گرا می‌شناسند؛ در نتیجه معلوم می‌شود دو رکن اصلی نظریه‌ی آنان خانواده و ارائه‌ی رویکرد جدیدی در باب زنانگی است. جهت اول، نگاه مثبت آنان به خانواده است که به «احیای مادری» معروف گشته است.

هدف نهایی آنان مبارزه با تفکر ناسازگاری فمینیسم با مادر بودن است؛ یعنی هم می‌توان مادر یا مدافع مادری بود و هم فمینیست. از جمله این افراد «جرمین گریب» است که ابتدا در کتاب «خواجه مؤنث» (۱۹۷۱) منتقد خانواده‌ی تک همسری و شیوه‌های متعارف پرورش فرزند در خانواده‌ی هسته‌ای است؛ ولی در کتاب «جنسیت و سرنوشت» (۱۹۸۴) طرفدار خانواده و مدافع تفاوت‌های جنسی ذاتی بین زنان و مردان بود. او حتی فمینیست‌های رادیکال را به تمسخر می‌گرفت، لذا آنان نیز او را متهم می‌ساختند.

جهت دوم، نگاه خاص آنان به زنان و ویژگی‌های زنانه بود. اینان معتقد بودند که جنس برتر (نه مساوی و برابر با مردان) جنس زن است و صفات زنانه عالی‌ترین صفات برای ادامه‌ی حیات بشری است، به عبارت دیگر، احساس و عاطفه عالی‌ترین صفات برای ادامه‌ی حیات بشری هستند و جهانی سالم و سرشار از صلح و عدالت می‌سازند. بنابراین، اینان با فمینیسم لیبرال هم مخالف بودند که قابل به ساختن شخصیت خردگرا برای زنان با حقوق مساوی با مردان بودند. فمینیست‌های پسا مدرن «پست مدرنیسم با طرح سؤالات اساسی در باب معنای هویت زنان، سبب آشفتگی در فمینیسم شده است» (میرزایی، ۱۳۸۵).

البته اجمالاً باید گفت که تفکرات پست مدرنی در هر زمینه‌ای، از جمله فمینیسم، از دل مدرنیته بیرون آمده است. عدم اعتقاد به هر گزاره‌ی ثابت، و قابل نقد دانستن هر تفکر و ایده‌ای حتماً دامن‌گیر خود مدرنیته نیز خواهد شد؛ لذا نگاه پست مدرن مناقض مدرنیته نیست، بلکه مقتضای آن است. لیکن روشن است که تشخیص دو قضیه‌ی متناقض برای عقل آدمی کار مشکلی نیست، هر قدر هم که برای توجیه آن‌ها مبنای نظری بسازیم.

دیدگاه‌های اجتماعی، دچار تغییرات اساسی شده است. در این پژوهش پس از بررسی و توصیف هر یک از دیدگاه‌های مدرن و پست مدرن در دوره‌های مختلف تاریخی نسبت به خانواده دارد پرداخته و نحوه‌ی ظهور جریان فمینیسم از دیدگاه تاریخی و روش‌شناختی را بررسی اجمالی نماید و رویکرد فمینیسم را به ازدواج و خانواده در عصر مدرن و پست مدرن مورد ملاحظه قرار دهد.

### مفهوم فمینیسم

«فمینیسم» (Feminism) در اصل واژه‌ای فرانسوی (Feminisme) است که از ریشه‌ی لاتینی femina به معنای زن (woman) اخذ شده. حالت وصفی این واژه در زبان انگلیسی و در زبان فرانسه Feminin است که از کلمه‌ی لاتینی femininus به معنای «زنانه» گرفته شده است و در زبان فارسی، «طرف‌داری از حقوق زن»، «جنبش آزادی زنان»، «زن باوری»، «زن آزادخواهی» حالت وصفی این واژه در زبان انگلیسی و در زبان فرانسه. و مانند آن معادل‌هایی هستند که برای واژه‌ی «فمینیسم» ارائه شده‌اند. واژه‌ی فمینیسم (Feminisme) در سال ۱۸۳۷ م وارد زبان فرانسه شد. «آندره میشل» به نقل از فرهنگ لغت رُبر این کلمه را این چنین تعریف می‌کند: «آیینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در خانواده است».

دو تفکر مهم فمینیسمی که در اواخر ۱۹۶۰ شکل گرفتند: فمینیسم رادیکال و فمینیسم لیبرال.

البته عده‌ای هم از فمینیسم خانواده‌گرا و زن‌گرا در این مرحله صحبت می‌کنند که به اواخر دهه‌ی ۷۰ و طی دهه‌ی ۱۹۸۰ مربوط می‌شود. در این میان ایده‌های فمینیسم رادیکال شنیدنی‌تر است! کسانی که قائل‌اند چون خانواده نهاد پدرسالارانه‌ی تمام عیار است، تنها ره آوردش برای زنان چه در خود خانواده و چه در حیطه‌ی عمومی جامعه، پذیرفتن تسلط مردان است. «بر این اساس باید به ازدواج تک همسری و ایدئولوژی مادر شدن خاتمه داد.» اینان سرسخت‌ترین مدافعان سقط جنین و تجویزگران انواع طرق برای ارضای غرایز جنسی حتی هم‌جنس‌گرایی هستند. «دوبوآر» معتقد بود که «آزادی زنان از شکم آغاز می‌شود و

زنان در سطح ملی و همبستگی جهانی آنان گردید. بین سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ مصادف با جنگ داخلی آمریکا که به جنگ شمال و جنوب مشهور شد، زنان عملاً در خط مقدم نبردهای مسلحانه شرکت کرده و فرهنگ جدید زنانگی را پایه‌گذاری کردند. بعد از پایان جنگ، زنان هم مطالبات خاص خود را داشتند و در فرآیند دموکراسی آمریکا، خواستار حق رأی و حق مشارکت شدند و بر موضوع برابری زن و مرد تأکید کردند. از این زمان نهضت ضد مرد شکل گرفت و مسئله‌ی اخلاق و خانواده در نظام پادشاهی و پدرسالاری ویکتورین به چالش کشیده شد. به دنبال این جریانات، آموزه‌های مسیحیت نیز مورد پرسش قرار گرفت و ادعا گردید انجیل روح مردانه‌ای دارد که توسط مردان نوشته و جمع‌آوری شده است، بنابراین در دهه‌ی ۱۸۹۰ «انجیل زنان» نوشته شد (مشیرزاده: ۱۳۸۲).

همراه با ایدئولوژی سوسیالیسم و مارکسیسم که بنا را بر تضاد طبقاتی گذاشته بودند، ستیزه‌جویی در زنان اوج گرفت و از آموزه‌های سوسیالیستی در مورد زندگی اشتراکی و تولید و مصرف تعاونی و زیست جمعی زنان و مردان، برای جهت‌گیری‌های جدید زنان استفاده شد و بعدها این روابط آزاد زن و مرد، بدون هیچ تعهد و قرارداد مالکیتی، موجب نادیده انگاشتن اخلاق دینی در این مناسبات گردید و مسائلی همچون زندگی مشترک بدون ازدواج، همجنس‌بازی، مادران مجرد و فرزندان بدون والدین (به خصوص بدون پدر) را برای امروز به ارمغان آورد.

بعد از جنگ جهانی دوم (دهه ۱۹۵۰) همزمان با سرمایه‌داری سازمان یافته یا پیشرفته، ظهور آمریکای جدید و تغییرات در سطوح اقتصادی اجتماعی و تولد دولت ملت و دولت رفاه، مسائل مربوط به اشتغال و بیکاری، آموزش و کاربرد وسیع تکنولوژی در جامعه به خصوص برای خانواده‌ها، اوقات فراغت زیادی را به وجود آورد که برای پر کردن آن برنامه‌ی مدونی وجود نداشت. همین خلاء باعث احساس بی‌معنایی زنان در زندگی خانوادگی گردید و بخش عمده‌ای از زنان را در جنبش‌های فمینیستی جذب نمود.

همچنین تکنولوژی‌های جدید، کارهای سخت را آسان نمود، زنان در سایه‌ی کسب نقش‌های تازه همچون رانندگی بیل مکانیکی و کامیون، نجاری و کار در معادن به عنوان مشاغل سخت و مردانه هویت جدیدی یافتند. افزایش تعداد زنان شاغل در کارخانه‌ها و مراکز خدماتی به خصوص زنان متأهل از ۱۵/۲ درصد به ۲۴ درصد و نیز افزایش تعداد زنان تحصیلکرده دانشگاهی و حضور آنان در مراکز عالی تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی، به طور کلی وضعیت اجتماعی زنان را دگرگون کرده و شأن و موقعیت دیگری را به آنان اعطا نمود. در جنبش سیاسی اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ در غرب که مبتنی بر

در هر حال پست مدرن معتقد است که هر مکتب فکری‌ای که مدعی درک واقعیت به صورت یکسان و یکپارچه باشد (هر چه باشد)، چه لیبرالیسم، چه مارکسیسم و چه فمینیسم، گمراه‌کننده و ظاهر فریب است. پس فمینیسم هم قابل نقد است؛ زیرا می‌خواهد یک مکتب فکری خاص ارائه کند. سؤال پست مدرن این است که وقتی هویت هر زنی تحت تأثیر عواملی نظیر سن، قومیت، نژاد، فرهنگ، جنسیت و تجربه شکل می‌گیرد، چطور می‌توان تعریف واحدی از وی ارائه داد؟ پس می‌توان گفت که «هیچ تلاشی برای کشاندن این زن به یک اردوگاه ایدئولوژیک، متمرکز نیست. علاوه بر آن که چون فمینیسم بر مبانی مکاتب فکری معیوبی بنا شده که پر از جزمیت‌اند (مثل فمینیسم مارکسیسم...)، پس عملاً باید بر آن‌ها مهر بطلان زد.

تقریباً در اوایل قرن ۱۹ میلادی نطفه‌های جنبش فمینیسم در غرب، به ویژه در آمریکا بسته شد و زنان در اعتراض به روحیه و رفتار سلطه‌جوی مردان غربی که مشروبات الکلی مصرف می‌کردند و به ضرب و شتم اعضای خانواده می‌پرداختند، تشکلات خاصی را جهت دفاع از جنس خود ایجاد کردند. این تشکیلات، بعدها انسجام بیشتری یافت و با حمایت مراکز دانشگاهی، آراء و تجربیات آن‌ها به صورت فلسفه‌ای طرح گردید که با ایدئولوژی‌های مختلف و متفاوت، نسبت متفاوتی برقرار کرد. فمینیسم لیبرال، رادیکال، مارکسیست و اخیراً پست مدرن از جمله رویکردهای متفاوت فمینیسم بودند که بیشتر ویژگی ایدئولوژیک داشتند تا اینکه گرایشی صرفاً زنانه داشته باشند. رویکردهای فمینیستی به ازدواج و خانواده نیز بیش از آن که متأثر از فلسفه وجودی زن و روحیات و خلیات او باشد، تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مربوط به تحلیل این مفهوم است.

### فرآیند تاریخی فمینیسم

از جنبش ضد برده‌داری زنان در سال ۱۸۲۹ در آمریکا، زنان آزاد متوجه مشابهت رابطه‌ی ارباب و برده با زن و شوهر شدند. این مسئله جرقه‌ای را در ذهن زنان فعال آن زمان ایجاد کرد تا نطفه‌ی جنبش فمینیسم شکل بگیرد. آنان با ایجاد تشکل، فعالیت‌های سیاسی اجتماعی خود را آغاز کردند و در قالب مشارکت و اعلامیه، روح جدیدی به فعالیت‌های خویش بخشیدند. در سال ۱۸۴۸ جنبش ضد مصرف مشروبات الکلی آمریکا جان تازه‌ای به تشکل زنان داد و باعث تقویت روحیه‌ی مشارکت و مبارزه برای دستاوردهای بیشتر گردید. در آن زمان مردان سلطه‌جو در آمریکا و کشورهای غربی، به جهت مصرف مشروبات الکلی، به ضرب و شتم و وحشت زنان می‌پرداختند، به طوری که اساس مناسبات انسانی به هم ریخته بود. این جنبش بلافاصله از آمریکا به سایر کشورهای غربی گسترش یافت و باعث تقویت مبارزه‌ی

سال ۱۹۳۴ شش کارکرد اصلی را برای خانواده مطرح کرد که عبارت‌اند از: تولید مثل، حمایت و مراقبت، جامعه‌پذیری، تنظیم رفتار جنسی، عاطفه و همراهی، اعطای پایگاه اجتماعی (Schaefer, ۱۹۸۹).

برای خانواده کارکردهای متعدد دیگری نیز برشمرده‌اند که از جمله می‌توان به کارکردهای اقتصادی (مانند: تولید، مصرف و انتقال کالاهای مادی)، مشروعیت فرزندان، تربیت دینی، رشد شخصیت بزرگسالان، گذراندن اوقات فراغت، استمرار تضاد و فاصله‌ی طبقاتی و ایجاد تغییرات اجتماعی اشاره کرد. علی‌رغم تغییرات ساختاری اجتماعی اقتصادی در جوامع صنعتی، خانواده همچنان به ایفای بسیاری از این کارکردها می‌پردازد، هرچند این امر در مواردی محدودتر و در مواردی گسترده‌تر از گذشته صورت می‌گیرد. بیش‌تر کارکردهای خانواده کانون توجه دیدگاه‌های فمینیستی قرار گرفته‌اند. توجه فمینیست‌ها به این کارکردها معمولاً در شکل ارزش‌دوری‌های منفی تجلی یافته است؛ به این معنا که واقعیت خارجی آن‌ها را به عنوان کارکرد خانواده می‌پذیرند، اما به لحاظ ارزشی آن‌ها را مردود می‌شمارند یا خواهان ایجاد تغییراتی در آن‌ها می‌شوند. در بحثی که پیش رو داریم، دیدگاه‌های فمینیسم درباره‌ی کارکردهای مهم خانواده مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

تولیدمثل: تولیدمثل از کارکردهای اساسی خانواده است که همواره بقای نسل بشر را تضمین کرده است. دیدگاه‌های فمینیستی در مورد کارکرد تولید مثل، متفاوت و احياناً متناقض‌اند. «شولامیت فایرستون» (Shulamith, Firestone) براساس نظریه‌ی خود که نابرابری جنسی را ناشی از تفاوت‌های زیستی زن و مرد و به ویژه قابلیت تولید مثل زنان دانسته است، توسل زنان به تکنولوژی پیشرفته‌ی تولید مثل را مورد تأکید قرار می‌دهد. به نظر وی زنان باید با استفاده از این تکنولوژی خود را از قیدوبندهای زیست‌شناختی‌شان آزاد نمایند. (Jagger, 1994)

پیش‌تر «سیمون دوبوار» (Simone De Beauvoir) نیز با تولیدمثل به عنوان کارکردی صرفاً طبیعی و حیوانی که با امکان ارتقا و تعالی زن منافات دارد، مخالفت کرده بود؛ اما اکثر فمینیست‌های متأخر این نظر را نادرست دانسته‌اند؛ به عنوان مثال، «مری ابرین» (Mary O'Brien) در مخالفت با فایرستون، پیوند زنان با طبیعت از طریق تولید مثل را دارای پتانسیل آزادی‌بخشی دانسته است (Ibid). «جین بتکه الشتین» (Jean Bethke Elshtain) نیز جنبه‌ی آرمانی دادن به هنجارهای مردانه و ارائه‌ی تصویری کاملاً منفی از بدن زن و فعالیت‌های طبیعی آن از سوی دوبوار را مورد انتقاد قرار داده است. (Tong, 1997)

موضوع دیگر در این مورد، مسئله‌ی سقط جنین است. طرفداران فمینیسم طی دهه‌های اخیر کوشش‌هایی جدی در جهت آزادی

مطالباتی همچون حقوق مدنی، رفع تبعیض از سیاهان و زنان، جنبش دانشجویی و ظهور چپ نو و کاهش مخالفت‌های دولتی علیه مارکسیسم و سوسیالیسم بود، زنان نقش ارزنده‌ای را ایفا کردند و در کنار آن بر حقوق بشر، عدالت اجتماعی، نفی اقتدار بزرگسالان و پدرسالاران تأکید کرده و خواستار لغو انضباط سرکوبگرانه و تحقق عزت نفس شدند. متعاقب همین جنبش، دختران دانشجوی فمینیست با پسران دانشجو بر سر مطالبات به مشاجره برخاستند و در مقابل مطالبات کلان‌نگر پسران، مسائل جنسیتی را مطرح نمودند و وقتی با تحقیر پسران مواجه شدند، جنبش رادیکال فمینیستی را شکل دادند.

از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ واژه‌ی جامعه‌ی پسا صنعتی یا پست‌مدرن مصطلح شد و سرمایه‌داری بی‌سازمان در مقابل سرمایه‌داری سازمان یافته‌ی دوره‌ی پیشین، به منصفه‌ی ظهور رسید و دستیابی به سود بیشتر با نیروی کار آزاد، بازار آزاد کالا و سرمایه را سرلوحه خود قرار داد، بدین ترتیب دولت رفاه تضعیف گردید و زنان که به شدت تحت تأثیر این تحول قرار گرفته بودند، تصور کردند که شکل جدیدی از پدرسالاری در قالب سرمایه‌داری جدید بازتولید شده است و آنان قادر به رقابت با مردان در بازار آزاد کار و کالا و سرمایه نیستند و به دلیل بارداری و تربیت فرزندان، از فقدان یا تضعیف دولت رفاه آسیب می‌بینند. علاوه بر آن به دلیل افسار گسیختگی سرمایه‌داری جدید، آزار و اذیت‌های جنسی زنان به شکل نوین، در جامعه شایع شده بود. مسئله‌ی جهانی شدن نیز هویت بسیاری از زنان را دستخوش تغییر نمود و آنان را در فرآیند جهانی شدن فرو برد.

بر این اساس، جنبش جدید فمینیسم پست‌مدرن شکل گرفت که با عاریت گرفتن روش‌شناسی پست مدرنیسم، بر هویت‌های فرهنگی و محلی، بر گفتمان قدرت و معرفت و بر به رسمیت شناختن جنبش‌های متنوع و گرایش‌های پلورالیستی و مرکب فمینیستی تأکید نمود.

بسیاری از فمینیست‌ها علی‌رغم تلاش‌های اخیر پاپ ژان پل دوم جهت تعدیل آرای مسیحیت و در واکنش به متون مقدس که حاملگی، زایمان و شیر دادن به فرزند را به طبیعت حیوانی زن نسبت داده بود، معتقدند که آراء مسیحیت درباره‌ی زن تحریف شده است. البته ژان پل دوم هم در بازخوانی متون مقدس به بدن یا زن یا ازدواج، اهمیتی مجدد داده و معتقد است که در ازدواج، مرد یا زن، بدن خود را به دیگری اهدا می‌کند و نه تسلیم، چنانچه در اهداء، آزادی وجود دارد و زندگی بر اساس روح ادامه می‌یابد نه جنس و جنسیت (cf., B. Clark, 1980)

## اشکال خانواده

خانواده، در اشکال مختلف آن، نهادی است که از دیرباز کارکردهای فردی و اجتماعی مهمی را ایفا نموده است. «ویلیام اف. آگبرن» در

در مورد نیاز مادران به کودکان معمولاً ادعا می‌شود که همه‌ی زنان از غریزه‌ی مادری برخوردارند و سلامت روانی مادران زمانی که بچه‌ای را به دنیا آورند و پرورش او را به دیگری واگذار کنند، آسیب جدی می‌بینند. عقیده‌ی عده‌ای آن است که سقط جنین همواره منجر به احساس گناه و احیاناً منجر به تشنّت کامل روانی عاطفی می‌گردد؛ ولی تحقیقات خلاف این ادعاها را نشان می‌دهند. معمولاً کسانی که به اختیار خود و به دلیل نخواستن بچه، سقط جنین می‌کنند، از نظر آزمایش‌های روان‌درمانی در وضعیت مطلوب و نویدبخشی قرار دارند؛ اما مادرانی که به دلایل پزشکی و علی‌رغم میل به داشتن بچه سقط جنین می‌کنند، ممکن است از احساس ناراحتی و پشیمانی طولانی رنج ببرند و این نه به دلیل مخالفت با «طبیعت»، بلکه به سبب مخالفت با میل داشتن فرزند، دوست داشتن و مراقبت از اوست.

از سوی دیگر، مادران اجتماعی که کودکان را به فرزندخواندگی می‌پذیرند، بدون کمک غریزه‌ی مادری بیولوژیک، در تربیت فرزندخوانده بسیار موفق‌اند. مادر خوب، مادری است که از زمان، وسایل و اراده‌ی لازم برخوردار باشد، نه مادری که دارای رابطه‌ی خونی با فرزند و یا دارای غریزه‌ی مادری باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که میل به مادری، منشأ فرهنگی دارد و قابلیت مادری کردن، امری فراگرفتنی است. البته با تولد کودک، تغییرات هورمونی در مادر پدید می‌آید، اما این تغییرات به‌خودی‌خود مادر بیولوژیک را به مادر روانی اجتماعی مبدل نمی‌سازند. مادران جوان در فرهنگ ما چون زنان دیگر را در حال شیردادن مشاهده نمی‌کنند، با آن آشنا نیستند؛ لذا نمی‌توانند به خوبی این عمل را تقلید کنند. این شاهدهی است بر عدم غریزه‌ی مادری و دلیلی است بر این که مادری جنبه‌ی اکتسابی، تقلیدی و آموختنی دارد. حتی در دنیای حیوانات هم، برخلاف تصور گذشته، عامل یادگیری و نه غریزه است که رفتارهای موفقیت‌آمیز مربوط به تولید مثل را رقم می‌زند. بعضی تحقیقات نشان می‌دهند که میمون‌های جدا از مادر، به دلیل نیاموختن تجربه‌ی مادری، نسبت به نوزادان خود واکنشی نشان نمی‌دهند.

اما ادعای دیگر، یعنی نیاز کودکان به مادران، سه مطلب را مفروض می‌گیرد: نخست آن که، کودکان به طور خاص به مادران بیولوژیک خود نیازمندند؛ دوم آن که، در یک نگاه وسیع‌تر، کودکان به مادران نیازمندند و به هیچ نوع مراقب دیگری نیاز ندارند؛ سوم آن که، کودکان نیاز دارند که در زمینه‌ی ارتباط یک‌به‌یک پرورش یابند.

ولی شواهد موجود هیچ‌یک از مطالب فوق را تأیید نمی‌کنند. مسئله‌ی فرزندخواندگی و نیز شیردهی اشتراکی که در بسیاری از جوامع به چشم می‌خورد، دلیلی بر نادرستی مطلب اول است، اما مطلب دوم را گاهی بر پایه‌ی مقایسه‌هایی که بین سیستم نهادی و سیستم مادرانه‌ی

سقط جنین به عمل آورده‌اند. به اعتقاد آنان، ممنوعیت یا محدودیت سقط جنین، از یک سو با آزادی زنان در کنترل بدنشان تنافی دارد و از سوی دیگر منجر به کانالیزه شدن روابط جنسی و در نتیجه، استمرار ستم جنسی بر زنان می‌شود؛ زیرا بر خلاف این پندار که زنان می‌توانند با خودداری از رابطه‌ی جنسی از حاملگی ناخواسته اجتناب ورزند، واقعیات موجود حاکی از آن‌اند که احتمال تجاوز به زنان توسط ناآشنایان، دوستان، بستگان و حتی شوهران، کنترل زنان بر حیات جنسی‌شان را به پایین‌ترین حد رسانده است؛ بنابراین، دسترسی آزاد و آسان به امکانات سقط جنین می‌تواند مانع از استمرار ستم‌دیدگی زنان گردد. (Sherwin, 1998)

حمایت و مراقبت: انسان موجودی است که در آغاز زندگی از برآوردن نیازهای زیستی خود ناتوان است و این ناتوانی، برخلاف بسیاری از حیوانات، تا مدت زیادی پس از تولد ادامه می‌یابد. بسیاری از انسان‌ها نیز در اواخر زندگی خود، به سبب پیری دچار عجز و ناتوانی می‌شوند و افزون بر این احتمال عروض عجز به سبب بیماری یا نقص عضو در تمام مراحل زندگی وجود دارد. خانواده همواره نهادی بوده که مسئولیت رسیدگی به افراد ناتوان را به عهده داشته، هرچند در این اواخر به سبب رشد نهادها و مؤسسات جایگزین، تغییراتی در این کارکرد ایجاد شده است.

مادری: از بین شاخه‌های متعدد مراقبت از افراد ناتوان، موضوع مادری بیش از همه توجه طرفداران فمینیسم را به خود معطوف کرده است. به اعتقاد بسیاری از آنان، مادری و مراقبت از فرزند، به جای آن که به قابلیت‌های درونی زنانه اسناد داده شوند، باید به عنوان ساخت‌های فرهنگی ادراک شوند. (Ramazanoglu, 1989)

هرچند بسیاری از فمینیست‌ها با درخواست پدر و مادری مشترک (Joint parenting) رویکرد نسبتاً معتدل‌تری را پذیرفته‌اند، اما برخی از آنان در قبال مادری و بچه‌داری موضعی بسیار منفی اتخاذ کرده‌اند.

یکی از فمینیست‌های رادیکال که موضوع مادری را به طور گسترده و با نگرش منفی مورد بحث قرار داده و حتی خواهان نسخ مادری و خانواده گردیده، «آن اوکلی» (Ann Oakley) است. اوکلی برای مادری کردن به‌عنوان نماد آشکار تقسیم کار جنسی، جنبه‌ی اسطوره‌ای قائل می‌شود. وی اسطوره‌ی مادری را مشتمل بر سه ادعای نادرست می‌داند: ۱. مادران به کودکان خود نیاز دارند؛ ۲. کودکان به مادران خود نیاز دارند؛ ۳. مادری مظهر بزرگ‌ترین دستاورد زندگی زن است. (Oakley, 1976)

وی سپس برای رد ادعای نیاز مادر و فرزند به یکدیگر به استدلال می‌پردازد:

است؛ خشنودی از کار، تجربه‌ای است که به‌ندرت حاصل می‌شود و شانس برای مقبولیت مکتسب، یعنی به رسمیت شناخته شدن کار وجود ندارد. اظهارات همدلانه و تشکرآمیز شوهر صرفاً منجر به نوعی مقبولیت غیرمکتسب می‌شود که به‌عنوان عاملی ابقا کننده، زن خانه‌دار را در شغلش نگاه می‌دارد، اما پاداش اساسی تری برای وی فراهم نمی‌آورد. البته عنصر مسئولیت در شغل خانه‌داری مولد انگیزش است، اما به سبب انزوای روان‌شناختی و عینی زن خانه‌دار، نتیجه اصلاً رضایت‌بخش نیست. (Ibid) در ارتباط با نارضایتی ناشی از کار خانگی «مارلین فرنچ» (Marilyn French) نیز می‌گوید:

«کار منزل به طور کلی کار خسته کننده و ناخوشایندی نیست. بسیاری از مردم چه زن و چه مرد از این که گاه‌گاهی غذا بپزند، ظرف‌ها را در ماشین بگذارند یا قفسه‌ای را مرتب کنند، لذت می‌برند. بعضی‌ها می‌گویند که حتی از نظافت خانه خوششان می‌آید. اما همین کار وقتی پول و فضا محدود است، وقتی مادری بچه‌های خردسال دارد، وقتی مجبور است پس از ۸ ساعت یا بیشتر کار بیرون، کار منزل انجام دهد، دشوار و پرزحمت جلوه می‌کند. زن‌ها از این که به طور منحصر به فرد، مسئولیت کارهای خانه را به عهده دارند، شاکی‌اند؛ زیرا هم باید چندین برابر کار انجام دهند و هم این که تقسیم کار در منزل عادلانه نیست (فرنچ، ۱۳۷۳).

تعدادی از فمینیست‌ها به همین موضوع از دریچه‌ی از خود بیگانگی زنان پرداخته‌اند. سیمون دوبوار که از منظر اگزیستانسیالیستی در باب این موضوع قلم زده است، عقیده دارد در جوامع مردسالار فعلی، هویت زن نقش «دگر» به خود می‌گیرد و بر حسب دیدگاه‌های ذهنیت مذکر تعریف و تثبیت می‌شود. در کشمکش میان «برای خود» و «درخود»، زنان نقش «درخود» می‌گیرند و به‌صورت شیء بازپچه‌ی مردان درمی‌آیند و هویتشان توسط نفس «برای خود»، یعنی مردان، تثبیت و تعیین می‌شود. در حالی که انگیزه‌های حرکت و خلاقیت «برای خود» را احساس می‌کنند، ولی در پایگاه «درخود» تثبیت شده‌اند؛ در نتیجه، ذهنیت، بینش فرهنگی و جهان‌بینی زنانه، ترجمانی است از نقشی که ذهنیت مردانه برای آنان قالب‌ریزی کرده است و این امر عامل از خود بیگانگی زنان است.

کارکردهای اقتصادی: تحلیل اقتصادی فمینیسم از نهاد خانواده عمدتاً در دیدگاه‌های مارکسیستی به طلایه‌داری «فردریش انگلس» (Friedrich Engles) اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. به عقیده‌ی انگلس، الگوی تک‌همسری ازدواج نه بر شرایط طبیعی بلکه بر شرایط اقتصادی غلبه‌ی مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه استوار گردیده بود. یکتا همسری که متضمن سلطه‌ی مرد بر زن بود، برای تضمین مالکیت خصوصی مردان و توارث آن به وجود آمده است:

پرورش کودک صورت گرفته، تأیید می‌کنند؛ ولی این مقایسه‌ها معمولاً غرض‌آلودند. بسیاری از مؤسسات به پرورش تعداد زیادی از کودکان اقدام می‌ورزند، در حالی که کارکنان اندکی در اختیار دارند؛ در نتیجه، کودکی که در این مؤسسات پرورشی بزرگ می‌شود، نسبت به کودکی که در دامن مادرش تربیت می‌شود، از توجه، محبت و انگیزش کم‌تری برخوردار می‌گردد و فرصت لازم را برای ایجاد یک رابطه‌ی مبتنی بر وابستگی و اعتماد با یک یا چند مربی پرورشی به دست نمی‌آورد.

تنظیم رفتار جنسی: کارکرد تنظیم رفتار جنسی یا ارضای نیازهای جنسی در خانواده نیز به لحاظ این که جنبه‌ی دیگری از نابرابری بین زن و مرد را منعکس می‌سازد، مورد توجه فمینیسم قرار گرفته است. هرچند فمینیست‌ها به رسمیت شناخته شدن نیاز جنسی زن را، که در پرتو تحقیقات زیست‌شناسی جنسی در اوایل قرن بیستم صورت گرفت، پیشرفتی برای زنان می‌دانند، از این که ارضای تمایلات جنسی هم‌چنان برحسب معیارهای مردانه تعریف می‌شود و محرک جنسی مرد قوی‌تر از محرک جنسی زن فرض می‌شود، گلایه می‌کنند.

عاطفه و همراهی: هر چند طرفداران فمینیسم ارضای نیازهای عاطفی را یکی از آرمان‌های اساسی خانواده می‌دانند و مناقشه‌ای در این مورد ندارند، شاید تمامی نحله‌های فمینیستی در این جهت هم‌عقیده باشند که این هدف در خانواده برای مرد و زن به طور یکسان تأمین نمی‌شود.

اما به این سؤال که چرا خانواده نمی‌تواند برای زنان خشنودی عاطفی مورد انتظار را به بار آورد، صاحب‌نظران فمینیست پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند؛ ولی معمولاً در این پاسخ‌ها بر دو عامل مادری و کار خانگی بیش از همه تأکید می‌شود. در ذیل به برخی از اظهارات این صاحب‌نظران اشاره می‌کنیم.

آن اوکلی براین عقیده است که کار خانگی با امکان تحقق نفس (self - actualization) انسان در تقابل مستقیم قرار دارد. کار تنها در صورتی می‌تواند موجب تحقق نفس گردد که برای کارگر ایجاد انگیزش کند. مطالعاتی که بر روی نگرش‌های کارگران صنعتی صورت گرفته، منجر به تمایزی عام بین دو گونه از ویژگی‌های شغلی گردیده است: ویژگی‌های مولد انگیزش و ویژگی‌های غیر مولد انگیزش. از مهم‌ترین ویژگی‌های شغل مولد انگیزش، آن است که باعث احساس موفقیت، مسئولیت، پیشرفت، ارتقا، خشنودی از کار و مقبولیت مکتسب شود؛ اما اموری مثل دستمزد، مزایای اضافی، سیاست و برنامه‌های اجرایی شرکت، نظارت بر رفتار، شرایط کار و دیگر عواملی که نسبت به شغل واقعی جنبه‌ی حاشیه‌ای دارند، جزء ویژگی‌های غیر مولد انگیزش‌اند. کار خانگی فاقد هرگونه عامل برانگیزنده است: در کار خانگی امکان پیشرفت و ارتقا وجود ندارد؛ احساس موفقیت زودگذر

نموده‌اند که در این تعاریف، همیشه زنان با مردان سنجیده و مقایسه شده‌اند و ماهیت آنان همیشه از طبقه‌بندی جنسی آن‌ها مثل مادر، دختر یا همسر نشأت گرفته شده است؛ اما مردان هیچ‌گاه با زنان تعریف یا مقایسه نشده‌اند، بلکه آنان به عنوان کارگر، همکار یا شهروند تعریف می‌شوند. به اعتقاد فمینیست‌ها وقتی انسان در سطح جهانی و عمومی مطالعه می‌شود، زنان مورد نظر نیستند، بلکه در این بررسی‌ها مردان نمایندگان انسان بوده و زنان در طبقه‌ی خودشان یعنی زنانه و جنسی مورد بررسی قرار گرفتند. (cf., McDowell, et al, 1992)

براساس نظر این دسته از فمینیست‌ها، دیگرسازی (Otherness) از جمله روش‌های سلطه‌ی استعمار غربی بر ملل دیگر در مورد زنان هم اعمال شده است و معرفت‌شناسی امپریالیسم، با تعریفی از زنان، آنان را کنترل کرده است. به نظر آنان، نهادهای اجتماعی از خشونت جسمی و جنسی علیه زنان حمایت می‌کنند و این سلطه‌ی اجتماعی مردان بر زنان، در خانواده‌ها توسط پدران بر زن و فرزندان اعمال شده و تداوم می‌یابد.

### فمینیسم، ازدواج و خانواده

به اعتقاد «سوزان آنتونی» ازدواج همیشه مسئله‌ای یک جانبه بوده است، مرد با ازدواج همه چیز به دست می‌آورد و زن همه چیز را از دست می‌دهد. «گلدمن» هم ازدواج را نوعی ترتیبات اقتصادی یا بیمه‌نامه دانسته که البته لازم‌الاجرا نیست و میزان سرمایه‌گذاری زن و دستاورد او از محل قرارداد ازدواج، خیلی کمتر از بیمه‌نامه‌های اقتصادی است و آزادی انصراف هم ندارد و تعهد این قرارداد، مادام‌العمر و اجباری است، حتی اگر به ضرر او باشد. «شارلوت گیلمن» بزرگترین جامعه‌شناس و اقتصاددان موج اول فمینیسم، خانه را از قدیمی‌ترین نهادها و در عین حال پست‌ترین آن‌ها می‌داند که در آن فقط خوردن و خوابیدن، تنفس، لباس پوشیدن و سرگرم شدن برای زنان می‌ماند. (مشیرزاده، ۱۳۸۲)

بسیاری دیگر، خانه و خانواده را محل ظهور نابرابری‌های اجتماعی می‌دانستند که زنان با دو نوع ساختار مواجهند، اول به عنوان همسر و مادر در معرض نابرابری قرار دارند و دوم آن که در فرآیند جامعه‌پذیری همراه با رشد و بلوغ فرزندان، ایده‌ی سلطه را منتقل می‌کنند، این که دختران در جایگاه اجتماعی خود و پسران در همان قالب اجتماعی مردانه رشد می‌یابند (Abbott & Wallace). بر این اساس علاوه بر جامعه‌شناسی کلاسیک، جامعه‌شناسی خانواده نیز به چالش کشیده شده است.

تصور نابرابری در قانون ازدواج برای اولین بار در اواسط قرن ۱۹ مطرح شد. به طور مثال، تا آن زمان اگر زنی مرتکب عمل زنا می‌گردید، جزای او اطلاق بود، اما مرد نه تنها در وضعیت مشابه مجازات نمی‌شد،

یکتاهمسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر - در دست مرد - و از میل به باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه به هیچ‌کس دیگر، به وجود آمد. برای این منظور یکتاهمسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد، به طوری که این یکتاهمسری زن به هیچ وجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ولی انقلاب اجتماعی قریب‌الوقوع به تبدیل حداقل، قسمت عمده‌ی ثروت قابل ارث دائمی وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، تمام این نگرانی‌های موجود در مورد توارث را به حداقل می‌رساند. از آنجا که یکتاهمسری از علل اقتصادی نشأت گرفته آیا هنگامی که این علل از میان بروند، خود نیز از بین خواهد رفت؟ می‌توان به درستی جواب داد که یکتاهمسری نه تنها از میان نمی‌رود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد؛ زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کارمزدوری پرولتاریا نیز از میان می‌رود و بنابراین، ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان - که از دیدگاه آماری قابل محاسبه است به خاطر پول نیز از میان می‌رود، فحشا نابود می‌شود، یکتا همسری به جای زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت می‌شود و برای مردان نیز. (انگلس، بی‌تا).

بررسی صحت و سقم داده‌های تاریخی مورد استناد انگلس و نیز میزان اعتبار سایر مباحث توصیفی مورد اشاره، از عهده‌ی بحث کنونی خارج است. در اینجا فقط به سخنی از «الشتین»، یکی از فمینیست‌های خانواده‌گرا اشاره می‌کنیم؛ به گفته‌ی وی: «خانواده صرفاً فراورده‌ی سرمایه‌داری نیست که برای بازتولید نیروی کار به قیمت فداکردن زنان ایجاد شده باشد؛ بلکه خانواده، تنها محلی است که انسان‌ها هنوز می‌توانند در آن به محبت، امنیت و آسایش دست یابند. خانواده در واقع تنها جایی است که انسان‌ها هنوز می‌توانند در آن تصمیماتی بگیرند که مبتنی بر ملاحظات پولی نباشد». (Tong, 1961)

### فرآیند متدولوژیک فمینیسم

در خلال دوره‌های مختلف تاریخی، گونه‌های متعددی سر بر آوردند که فمینیست‌های لیبرال، مارکسیست، سوسیالیست، رادیکال، اگزیستانسیالیست و پست مدرن از جمله آن‌ها هستند. در کنار این مورد، گونه‌های جدیدی همچون فمینیسم فرهنگی، زنان همجنس‌باز (Lesbian) و جدایی‌طلب را می‌توان نام برد. البته فمینیسم محافظه کار هم مطرح است که عده‌ای آن را در قالب همان لیبرال‌ها بررسی می‌کنند.

براساس ادعای فمینیست‌ها، در دوران معاصر، نهادهای اجتماعی، مراکز تصمیم‌گیری و نهادهایی چون خانواده، اقتصاد و دولت براساس الگوهای نهادینه شده‌ی جنسیت، تعاریفی از زنان ارائه

بعدها این سؤال به نوعی دیگر مطرح شد که اگر دولت حق تعیین جنسیت در عقد و قراردادهای ازدواج را ندارد، آیا قراردادها می‌تواند براساس نیاز و توافق افراد بین خودشان از دو تا چند نفر منعقد شود؟ آیا دولت حق امتناع از پذیرش ثبت قراردادهای ازدواج گروهی یا دسته جمعی را دارد؟ «مارتا فاین مان» (Marta Fineman) در سال ۲۰۰۱ این ایده را مطرح و از آن دفاع کرده است. از نظر او به کسی مربوط نیست که چه کسی با چه کسی ازدواج می‌کند!

اصلاح قانون طلاق در سال ۱۹۶۹ به همراه شیوع چنین عقایدی، تأثیرات فراوانی بر ازدواج و خانواده داشت. مقایسه‌ی آمار طلاق در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ با نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، حاکی از افزایش ۴۰۰ درصدی نرخ طلاق در کشور آمریکا است. در دهه‌ی ۱۹۸۰ به خاطر همزیستی‌های مشترک زن و مرد بدون ازدواج، آمار ازدواج به شدت کاهش یافت و حدود یک سوم از ازدواج‌ها نیز به طلاق انجامید و یک پنجم کودکان، جدایی والدین خود را تجربه کردند و انتظار هم می‌رود در اوایل قرن بیست و یکم، این تعداد به ۵۰ درصد برسد، البته بیشترین موارد درخواست طلاق، مربوط به زنان است، چرا که در خارج از قواعد ازدواج و همسری، می‌توان وارد جامعه شد و از دسترنج و دستمزد خود، به هر نحوی استفاده نمود. (cf., Bocoock, & et al, 1992)

ازدواج و طلاق در دهه‌ی ۱۹۹۰ به لحاظ حقوقی به صورت قراردادی مطرح شد که از خرید و فروش یک خودرو نیز آسان‌تر بود و به لحاظ اجتماعی نیز به رابطه‌ی خصوصی و شخصی بین دو نفر فرد مجرد و بالغ اطلاق گردید.

### پست فمینیسم، ازدواج و خانواده

در حالی که والدین، در طلاق، برای خود آزادی و زندگی بهتر و امیدوارانه‌تری را جستجو می‌کنند، فرزندان آنان به شدت از این مسئله آسیب دیده و امید به آینده و زندگی بهتر را از دست می‌دهند. کارکردی که طلاق برای بزرگترها داشت، هرگز برای بچه‌ها و کودکان نداشته است.

براساس تحقیقات اخیر، ازدواج می‌تواند سلامتی جسمی، ذهنی، جنسی، اقتصادی و اجتماعی را برای زن و مرد افزایش دهد، درحالی که زنان و مردانی که خارج از قواعد خانوادگی و ازدواج، با هم زندگی می‌کنند، از چنین منافعی برخوردار نیستند.

براساس این گزارش، روابط آزاد جنسی و زندگی مشترک بدون ازدواج، برای مردان به دلیل آن که ریسک احساسی و مالی ازدواج و طلاق را ندارد، پرفایده‌تر بوده و از مطلوبیت بالایی برخوردار است. چنین روابطی، مشکلات داشتن فرزند را حذف می‌کند و آنان هر وقت که مایل بودند، می‌توانند از این رابطه انصراف دهند.

بلکه مسائلی چون خشونت خانگی و خشونت فیزیکی مرد علیه زن هیچ شمرده می‌شد. یکی از اقدامات فمینیست‌ها این بود که اولاً علیه این نابرابری‌ها اقدام کنند، ثانیاً حق دارایی و داشتن ثروت را برای زنان مطالبه کنند. آن‌ها می‌خواستند تا زنان هم بتوانند علیه مردان اقامه دعوی کنند و قراردادهای معاملات را با اسم خودشان انجام داده و به ثبت برسانند. در پایان همین قرن، بسیاری از زنان چنین حقوقی را به دست آورده بودند، اما بعضی از مشکلات ازدواج مثل اختیارات مرد و حق حضانت فرزندان همچنان بر جای بود.

در اواسط قرن بیستم، چندین عامل از جمله عوامل ذیل باعث سرعت گرفتن اصلاحات فمینیستی گردید:

۱- تغییرات جمعیتی بعد از سال ۱۹۰۰  
۲- افزایش امید به زندگی در بین زنان طی سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۰ که از ۵۱ سال به ۷۴ سال رسیده بود.

۳- رشد اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، باعث شد تا زنان جذب کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی شوند و درآمد و دستمزد مستقل خود را داشته باشند.

۴- اختراع و معرفی قرص ضد بارداری در دهه‌ی ۱۹۶۰ به زنان امکان کنترل بیشتری بر حاملگی آن‌ها داد و همین انتخاب زمان بارداری و بچه‌دار شدن، امکان حضور زنان در محیط کار را به صورت دائم فراهم کرد.

۵- این عوامل باعث تغییر قابل ملاحظه‌ی قانون طلاق بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ شد. (cf., Albertson, 1995)

«هربرت یاکوب» (Herbert Jacob) به این قانون طلاق، عنوان طلاق «بدون تقصیر» داده و از آن به عنوان «انقلاب بی‌سرو صدا (Silent Revolution)» یاد می‌کند، اگرچه باعث تغییرات اساسی بعدی شد، اما هرگز مورد توجه مطبوعات و رسانه‌ها قرار نگرفت.

در دهه‌ی ۱۹۶۰ بسیاری از وکلا در آمریکا، دادخواست طلاق‌های بدون دلیل یا بدون تقصیر را به دادگاه‌ها ارائه کردند. قانون طلاق بدون تقصیر یا بی‌دلیل، تعداد طلاق‌ها را در سال ۱۹۶۰ از ۲/۲ در هزار نفر به ۴/۸ در هزار نفر در سال ۱۹۷۵ رساند که در طی این ۱۵ سال، بیش از دو برابر افزایش یافته بود. در ربع آخر قرن بیستم، فقط ۲۵ درصد از خانواده‌های آمریکایی بر پایه‌ی سنت خانوادگی و قانون قبلی که مرد نان‌آور بود و زن خانه‌دار، زندگی می‌کردند. در ادامه‌ی این روند، قانون ازدواج زنان و مردان همجنس‌باز تصویب شد و به جنبش فمینیسم سرعت بیشتری داد. از این زمان معنای ازدواج، رضایت تام و تمام تفسیر می‌شد.

ازدواج دیگر یک امر مقدس الهی نبود و این عبارت که: «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا کند»



این چنین رویکردهایی، شاید بازگشتی رادیکال به مواضع مردانه‌ی عهد سابق باشد که بسیاری از جنبش‌های فمینیستی رادیکال را دامن زد، اما در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیاری از فمینیست‌ها با تأکید به مسئله‌ی جامعه‌پذیری معتقد بودند که شاید بتوان با جامعه‌پذیری مردان و زنان به برابری زن و مرد دست یافت. در پایان همین دهه، عده‌ای معتقد بودند که با برابری، وضعیت مردانه‌ی مردان مورد تأیید و تفاوت مثبت زن با مرد، مورد بی‌توجهی قرار گرفت. در این جریان، تلاشی برای ارزش‌گذاری مجدد و بازتعریف نقش «مادری» انجام گرفت که «آدریان ریچ» را می‌توان از رهبران این جریان نام برد. او معتقد بود که برابری زن و مرد نباید به بهای تقلیل اهمیت و لذت مادری تمام شود. در نظر او، مادر بودن یک منبع قدرت و لذت است. اگرچه در همان حال منبع ظلم و وابستگی هم هست. (cf., Rich, 1977)

مسئله‌ی روش‌شناسی یا اپیتمولوژی فمینیسم به همین‌جا ختم نمی‌شود. امروزه هویت‌های جدید زنانه در قالب نظریه‌های جدیدی چون «تئوری کوئیر» (Queer Theory) بازتعریف می‌شود که شاید همچنان که امکان تسلیم شدن آنان در برابر فرآیند کلی جامعه‌ی بشری را تضعیف می‌کند، امکان تفاهم زنان بر سر چستی هویت خود به عنوان زن، مادر، همسر، فرزند و سیاهپوست آفریقایی یا آمریکایی، زرد شرقی یا مسلمان یا فمینیسم سرخ و سیاه و سبز را نیز تضعیف می‌کند. به همین دلیل امروزه کمتر می‌توانیم از جریانی منسجم یا واحد به نام «فمینیسم» نام ببریم که مطالبات تمام یا اکثر زنان در جهان در مورد ازدواج و خانواده را طرح کند که البته بر خلاف تصور، فرآیند خوشایندی نیست، چراکه به هر حال جریانات رادیکال فمینیستی اثرات و نتایج خود را بر جوامع بر جای خواهند گذاشت و می‌توانند کل فرآیند را رادیکالیزه کنند.

امروزه تقریباً جامعه‌ای نیست که مطالبات جدید زنان تحت عناوین مختلف در آن مطرح نشده باشد. در چنین وضعیتی و برای رادیکالیزه نشدن جریانات فمینیستی ملی، باید راه‌حل‌های مسالمت‌آمیزی را در قوانین و روندها پیش‌بینی کرد.

### نتیجه‌گیری

جریان فمینیسم، هرچند با ادعای دفاع از حقوق زنان پا به عرصه‌ی مبارزه با ستم علیه زنان نهاد، اما بدون توجه به ابعاد گوناگون زندگی بشری و بدون آگاهی از نیازهای واقعی هر دو جنس، به نظریه‌پردازی و سپس تلاش برای اعمال سیاست‌های عملی خاص درباره زنان و مردان پرداخت. و از این راه نه تنها ستم علیه زنان را محو نکردند، بلکه خود زمینه‌ساز ظلمی مضاعف بر زنان شدند.

فمینیست‌ها ریشه‌ی فرودستی زنان را کانون خانواده می‌دانستند و

تلاش کردند این کانون مهم و حیاتی زندگی بشر را به صرف توهم این‌که عامل ستم بر زنان است، از میدان بیرون نکنند. غافل از این‌که نگاه تک بعدی و جزئی‌نگر آن‌ها، زنان را در گردابی سهمگین انداخته به گونه‌ای که ستمی که امروزه در نظام سرمایه‌داری بر زنان روا داشته می‌شود، هرگز با میزان ظلم و ستمی که گمان می‌رود خانواده بر زنان وارد می‌کند، قابل مقایسه نیست. از این‌رو، بسیاری از فمینیست‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰ به نقش مثبت خانواده نیز توجه نشان دادند و این نکته مورد تأکید قرار گرفت که نباید خانواده به عنوان کلیتی یکپارچه نفی شود و باید در کنار ابعاد منفی، به ابعاد مثبت آن نیز توجه شود. در تمام بحث‌هایی که در مورد انواع زندگی خانوادگی در دوره‌های مختلف بیان شد، سعی بر آن بود که دیدی کلی در مورد واقعیت زندگی خانوادگی و توصیف آن چه در عمل وجود دارد در ذهن ایجاد شود. در واقع در طول یک دوره‌ی تاریخی خانواده دستخوش تغییرات اساسی و بنیانی شده که حول این تغییرات، رویکردهای مختلفی در مورد خانواده شکل گرفته‌اند. هر کدام از این رویکردها با انتقاد به رویکردهای ماقبل خود به بیان وضعیت جدید می‌پردازند و به این شیوه است که نظریات جدید شکل می‌گیرد و ایجاد جریانی نو می‌کند. از جمله این نظریات، نظرات مدرن و پست مدرن است که با انتقاد از عقلانیت مدرن و وضعیتی که به وجود آورده به تشریح مفاهیمی مانند خانواده می‌پردازد و به این وسیله رویکردهای ماقبل خود در مورد خانواده را به چالش می‌کشد. حضور نظریه‌هایی مانند پست مدرن در زمینه‌ی خانواده هر چند از نظر بسیاری باعث دامن زدن به آشفتگی و ایجاد بی‌نظمی در روند زندگی خانوادگی گشته است، یا حتی به نظر بعضی دیگر به افول و سقوط خانواده منجر شده و باعث افزایش آسیب‌های اجتماعی بر پیکره‌ی نظام خانواده شده است. خانواده آن‌طور که «برناردز» تشریح می‌کند باعث ایجاد دیدی واقع‌گرایانه نسبت به وضعیت موجود خانواده در جامعه‌ی جدید می‌شود. این رویکرد بحران‌های اجتماعی موجود در خانواده را علت‌یابی کرده و راه‌حل‌های کاربردی و عملی ارائه می‌دهد که به وسیله‌ی آن می‌توان به واقعیت آن چه در حال وقوع است پی برده و چشم خود را بر اتفاقاتی که در جامعه حول محور مفهوم خانواده در حال اتفاق است، نبندیم و به ریشه‌یابی و رسیدگی آسیب‌های اجتماعی که دیگر شیوه‌های زندگی و تشکیل خانواده در جامعه ایجاد می‌کنند، واقع‌بینانه برخورد کرده و به رفع نیازهای افراد جامعه بپردازیم.

### فهرست منابع

– ابوت، تاملو و والاس، کالر، ۱۳۷۶، درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.

- possible project?, Radical philosophy, No.53, Autumn, 1989, pp3-6
- Oakley, Ann (1976) Woman's Work: The Housewife, Past and Present, Vintage Books, NewYork.
- Knuttila, Murray (1996) Introducing Sociology:A Critical Perspective ,Oxford University Press, Toronto & NewYork &Oxford.
- Kristol, William, Is The Gender Devide Unbridgeable? The implications for social equality, Iowa Journall of Gender, Race & Justice, vol. 5:31,2001,p.73.
- Mc Dowell, Linda & Pringle, Rosemary, Defining Women: social Institution and Gendec divisions(ed), Polity press & open Universiting, U.K.1992.
- Ramazanoglu, Caroline (1989) Feminism and the Contradictions of Oppression , Routledge, London and NewYork.
- Rich, Adrienne, Of Woman Born: Motherhood as experience and institution, London: Virago, 1977.
- Schaefer, Richard T.(1989) Sociology, McGraw-Hill Book Company, NewYork.
- Sherwin, Susan, (1998) "Abortion through a Feminist Ethics Lens" in Women in Culture.
- Tong, rosemarie (1997) Feminist Thought, Routledge, London

- انگلس، فردریش؛ منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مسعود احمدزاده، [بی جا]، [بی تا].
- ریتزر، جورج، ۱۳۷۴، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- رفعت جاه، مریم، ۱۳۸۳، زنان و باز تعریف هویت اجتماعی، کج‌له جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲.
- فوکو، میشل، ۱۳۸۴، اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- فکوهی، ناصر، ۱۳۸۵، پاره‌های انسان‌شناسی، تهران، نشر نی.
- فرنچ، مارلین، ۱۳۷۳، جنگ علیه زنان، توراندخت تمدن، ج ۱، تهران: انتشارات علمی.
- عباسی، محمد جلال، عسکری ندوشن، عباس، ۱۳۸۴، تغییرات خانواده و کاهش باروری در ایران، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۵.
- میرزایی، ۱۳۸۰، طرحی از مسایل اجتماعی با تاکید بر مسئله طلاق و روند تغییرات آن در ایران، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۴.
- لنگر من، پاتریشیا مدو و برنتلی، ژیل نیب روگ، ۱۳۷۴، «نظریه فمینیستی معاصر»، در جورج ریتزر؛ نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ محسن ثلاثی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی.
- مشیرزاده، حمیرا: «از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم»، تهران: نشر شیرزاده، ۱۳۸۲.
- وینسنت، اندرو، ۱۳۷۸، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- Albertson, Martha, Marriage and Meaning, in, Anita Berstein (ed), For and Against Marriage, Routledge, 1995.
- Bockock, Robert & Thompson, Kenneth, (ed) Social and Cultural Forms of Modernity , the open university press & Blackwell, 1992,p.82.
- Ehrenreich, Barbara, (1994), "Life Without Father : Reconsidering Socialist - Feminist Theory" in Linda McDowell and Rosemary Pringle(ed.) Defining Women, Polity Press: The Open University, Cambridge.
- Friedan, Betty, The Second Stage, London: Micheal Joseph, 1982.
- Green, Christian, Marriage: just a piece of paper?, chicago university press, 2003.
- Halberg, Margareta, Feminist epistemology: An im-